



۲۰۲۰/۰۳/۰۷



ولی احمد نوری

سی و چهار سال درگذشت غم انگیز "شیون کابلی" سی و یکمین سالروز خروج قوای سرخ خون آشام از افغانستان ۱۵ فروری ۱۹۸۶

قسمت اول



تصویر شیون کابلی در خزان زندگی

درست سی و چهار سال قبل در روز پانزدهم فروری ۱۹۸۶ میلادی برابر با ۲۶ دلو ۱۳۷۶ هـ ش شاعر آزاده کشور ما افغانستان، سردار محمد رحیم ضیائی متخلص به "شیون کابلی" در شهر ماسکو اتحاد جماهیر شوروی وقت چشم از جهان بست. روانش شاد و یادش گرامی باد.

با یادی از این فرزند صدیق و آزاده افغان می خواهم یادش را در خاطره ها تازه بسازم و معلومات مختصری در مورد هویت، شخصیت و فرزاندگی او به علاقه مندانش ارائه نمایم.

شیون کابلی در سال ۱۹۰۲م برابر با ۱۲۸۲ هـ ش در خانواده سلطنتی افغانستان^(۱) در "کوتی زرنگار" محل اقامت ملکه بی بی حلیمه (محوطه موجوده پارک زرنگار کابل) پسری به دنیا می آید که نامش را "محمد رحیم" می گذارند. "محمد رحیم" فرزند سردار محمد عمرخان نواسه امیر عبدالرحمن خان ضیاءالملت والدين پادشاه افغانستان، کواسه امیر محمد افضل خان بود، که او به نوبه خود پسر امیر دوست محمد خان معروف به "امیر کبیر" می باشد.

"بی بی حلیمه" مادرکلان این طفل که سمت ملکه افغانستان را داشت، قدم او را برای مردم و خانواده اش شگون نیک پنداشته و برای تولد این نوزاد جشن بزرگی برپا می کند و بیشترین وقت خود را در نگهداری و تربیت این طفل سپری می نماید.

محمد رحیم آهسته آهسته بزرگ می شود و وقتی به سن و سال مکتب می رسد او را به مکتب حبیبیه^(۲) که جدیداً در کابل تاسیس شده است، شامل می سازند و در پهلوی فرا گرفتن تعلیمات ابتدائی در آن مکتب، استادانی را برای تدریس خصوصی وی استخدام می کنند. این استادان، ادبیات دری و کتب بوستان و گلستان سعدی، شهنامه فردوسی و زبان های پشتو و عربی را به او می آموزند.

وقتی محمد رحیم جوان می شود، به عالم ادبیات و به مطالعه زندگی شعراء و نویسندگان مشهور رو می آورد. اوقات زیادی را به خواندن آثار بزرگان سپری می کند و بالاخره به سن بسیار جوانی در حلقه ادبا و شعرای وطن شامل شده و به سوی قاری عبدالله خان ملک الشعرای وقت دست شاگردی دراز می کند و از فیض کلام او بهره می برد.

محمد رحیم در جوانی خودش به شعر گوئی شروع می کند و تخلص "شیون" را برای خویش انتخاب می نماید. ولی در سال ۱۹۷۱م در یکی از ملاقات های نگارنده با این بزرگ مرد افغان در ماسکو رو سیه، به اثر خواهش من، کلمه (کابلی) را در تخلص اضافه می کند، چون در افغانستان شخص دیگری هم به نام "محمد کریم شیون" وجود دارد که شاعر و نویسنده نیز است.

"شیون کابلی" آهسته آهسته از سرداران خانواده خود فاصله می گیرد و به فرزندان مردم می آمیزد و در مدت کمی اکثریت دوستان و رفقای نزدیک او را وطنداران غیر خاندانی اش تشکیل می دهند و این تماس های او با هر نوع مردم از طرف نزدیکان او به نظر خوب دیده نمی شود، حتی بعضی از اقربای او، وی را "سردار دیوانه" می خوانند^(۳). ولی مردم او را دوست می دارند و دوستانش غم ها و خوشی های شانرا با او تقسیم می کنند. یک عده زیاد این دوستان با وفای او تا آخر عمرش با او مکاتبه داشته اند که همه این نامه ها در آرشیف شخصی او محفوظ است و هر کدام آن گنجینه گرانبهای ادبی کشور شمرده شده می تواند.

قطعه آتی را در همان زمان سروده است :

تاج شهان عجب نیست از هم اگر بریزند زان قدرتی که دیدم در ناله گدایت
جولان مرگ وقت است عمرت دراز بادا باشد که شکوه ناید از نغمه صدایت

۱- (زمان حکم روایی "امیر آهنین" اعلیحضرت عبدالرحمن خان ضیاء الملتن والدين)
۲- مکتب "حبیبیه" سومین مکتبی است که در عصر سلطنت امیر حبیب الله سراج الملتن والدين در افغانستان افتتاح می شود. که در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادر شاه به لیسه حبیبیه ارتقا می کند.
۳- به قول خود "شیون کابلی" که به فرزندانش قصه کرده است و من از آنها شنیده ام.

تنها نه قلب پژواک در بند الفت تُست
گشتند مادران هم مرهون هدیه هایت
خان زاده توانگر کی پی بَرَد به کنهش
زان همتی که دارد فرزند بی نوایت

در وقت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان که پسر کاکایش است با او نزدیک می شود و در حلقه مشروطه خواهان دوم در کنار او می ایستد. از پروگرام های اصلاحی وی استقبال می کند و در تطبیق پروگرام نهضت زن در افغانستان به صورت فعالانه سهم می گیرد.

در همان وقت است که "محمد رحیم ضیائی" به حیث حاکم (ولسوال) به بدخشان فرستاده می شود و در همانجا با دختر یکی از خوانین آن ولا به نام "بی بی کو" ازدواج می کند و صاحب یک دختر می شود که اسمش را "خدیجه" می گذارد و این همان دختر افغان است که به نام "میرمن افغان" به زیر چادری برای اولین بار به رادیو کابل رفته و آهنگ گلفروش را از پشت میکروفون به مردم خود اهداء می کند و این آهنگ در مدت کمی در سرتاسر افغانستان خانه به خانه و سینه به سینه سفر میکند. و بعداً به نام "میرمن پروین" آواز دلکشش از ورای امواج رادیو افغانستان پخش می شود و نام او در بین هنرمندان وطن به حیث زن پیش آهنگ سراینندگان ثبت خاطره ها می گردد.

بعد از سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان "شیون کابلی" به تاشکند می رود و با نایب سالار غلام نبی خان چرخی می پیوندد و برای نجات کابل از دولت عقب گرای کلکانی تلاش می کند، که بالاخره این فعالیت بنا بر عواملی که در صفحات تاریخ درج است به ناکامی مواجه می گردد.

وقتی برای پاره اموری به جنرال قنسلگری افغانستان در تاشکند مراجعه می نماید و نمایندگان رژیم کلکانی را در آنجا ملاقات می کند اولین شعر انتقادی خود را می سراید :

خدا گر بخواهد که کاری کند **سری سوزنی را مناری کند**
خری را ، زاخوری برون آورد **به یکدم سیاست مداری کند**

که این شعر وی حالت آشفته و خجالتبار دوران حکمرانی جمعیت اسلامی و شورای نظار را به بهترین وجهی ترجمانی می کرد، چه در آنزمان تمام نمایندگی های سیاسی افغانستان از همچو "سوزن های" که خود را "مناری" می پنداشتند، پر بود. که هنوز هم همچو جنابان در عده زیادی از سفارت ها و قنسلگری ها وجود دارند.

بعداً برای نجات وطنش شعر آتی را می سراید و چنین دعا می کند که حتماً مردم ما در وقت ربانی و مسعود هم این دعا را می کردند و امروز هم می باید این التجای او را برای نجات کشور از شر این همه جنگسالاران آتش افروز، جنایتکاران خانمانسوز و قاچاقبران مواد مخدر، کنونی تجدید نمائیم :

ای خدا داد رسی را برسان ناکسان گیر و کسی را برسان
خلق در بادیه ره گم شده اند نغمه های جرسی را برسان
داد مظلوم به کس می نرسد مرد فریاد رسی را برسان

حالت مخمسه آمد به وطن
نیست طاقت، بر این خونخواران
سر این داره دزدان حقوق
یک مسیحا نفسی را برسان
لحظه ئی باز پسی را برسان
بند و دار و عسی را برسان

و به دربار خالقش نیاز می برد و می نالد :

یا رب به فغان خلق افغان رحمی
نی جا به مزار و نی کفن را امید
یا رب تو چرا رحم به افغان نکنی
از قید خدایان غلط ، نرهانی
بر توده بی لباس و بی نان رحمی
بر بی سر و سامانی ایشان رحمی
با علم و هنرمند و به سامان نکنی
با مسلک و مردی و به ایمان نکنی

"شیون کابلی" در عهد اعلیحضرت محمد نادر شاه با قلب پر از آرزوی خدمت به وطن و مردم خود دوباره به کابل بر می گردد، ولی به زودی روابط او با رژیم وقت خراب شده و نزد مقامات عالی رتبه دولت مغضوب می شود و بعد از اینکه امر گرفتاری وی از طرف شخص پادشاه صادر می شود، به حکم اجبار دوباره ترک وطن می گوید و به کمک دوستان و رفقای باوفایش الی دریای آمو مشایعت می شود و سوار بر اسپی آمو را در حالی عبور می کند که برای نخستین بار در زندگی اش طعم تلخ مهاجر شدن و آوارگی را احساس می کند ولی این را نمیداند که دیگر هرگز روی کشورش را که به حد پرستش دوست دارد نخواهد دید.

وقتی در کنار دیگر آمو پیاده می شود او دیگر در سرزمین پهناور نیست که اتحاد به اصطلاح اشراکیه شورائیه نام دارد.

"شیون" از پاسبانان سرحدی این امپراتوری دروغ و خشونت درخواست پناهندگی می کند (۴) ولی با اندوه باید گفت که رو سیه شوروی اصلاً پناهندگی را نمی شناسد، و مأمورین سرحدی اش که اکثراً نظامی ها هستند اصلاً از وجود کانوانسیون ژنیو اطلاع ندارند. بعد از سؤال و جواب مختصری "شیون" را به اشتباه اینکه برای فعالیت جاسوسی به مفاد افغانستان به شوروی فرستاده شده، دستگیر و اسیر نموده به زندان می افکنند و چندین سال را در زندان های مخوف شوروی و در کمپ های کار اجباری سایبریا سپری می کند.

پس از رهائی از شر آدم کشان شوروی مدتی در بخارا و بعداً در تاشکند اقامت اختیار می کند و با انستیتوت شرق شناسی آن شهر همکاری علمی را آغاز می کند.

در سال ۱۹۴۶م بازم به حیث همکار علمی انستیتوت شرق شناسی اکامی علوم ماسکو استخدام می شود و در آنجا بر علاوه اجرای امور محوله به کار های کلتوری دگر برای کمک به شناسی و فرهنگ کشورش دست می یازد. در همین وقت است که کتاب " برگ های از تاریخ معاصر وطن ما " را می نویسد و کتاب " افغانستان در قرن ۱۹ " تالیف نویسنده شهیر وطن "سید قاسم رشتیا" را به زبان روسی ترجمه کرده و به چاپ می رساند. به تعقیب آن کار فرهنگی مهم دیگری را روی دست می گیرد و در ظرف کمتر از دو سال زحمت شباروزی، قاموس بزرگ دری به

روسی حاوی ۲۱ هزار لغت را تدوین و تالیف می نماید که در کتابخانه های ملی و انستیتوت های شرق شناسی ماسکو و بقیه شهرهای بزرگ جمهوریت های سابق اتحاد جماهیر شوروی پیشین موجود است و تا امروز مورد استفاده محصلین و محققین قرار دارد. و ده ها اثر دیگر از خود به یادگار می گذارد مثل ترجمه رساله مشهور "جوانان مشروطه خواه" نوشته زنده یاد "محمود طرزی" که بعد ها از طرف خانم "مانانا دزنه لادزه" Manana Deznaladzé دختر همسر گرجستانی او از روسی به زبان گرجی ترجمه می شود و فصلی از کتاب "دنیای شرق" را تشکیل می دهد، و نگارنده، آنرا در سپتامبر ۱۹۹۵ در کتابخانه ملی و در انستیتوت شرق شناسی شهر تفلیس گرجستان ملاحظه نمود.

همچنان "شیون کابلی" ده ها مقاله تحقیقی به زبان روسی پیرامون اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان می نویسد و در مطبوعات اتحاد شوروی به چاپ می رساند که کتنگ های همه آنها در آرشیف شخصی او محفوظ است و نگارنده همه را شخصاً دیده است.

"شیون کابلی" غزلیات، قصاید و رباعیات و تعداد زیادی هجویات دارد که امید است روزی به چاپ دیوان مکمل او توفیق یابم چه در زمان حیات او این وعده را به وی سپرده بودم.

ادامه دارد



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

سی و چهار سال درگذشت غم انگیز "شیون کابلی" قسمت اول